

برهان جهان شناختی

از منظر فلسفه غربی و اسلامی

(۲)

قدرت الله قربانی

برهان جهان شناختی در دوره جدید فلسفه غرب دارای تقریرهای جدیدی گردید که فیلسوفانی چون دکارت و لایب نیتس اشکال جدیدی از آن را بیان می‌کنند و در تقریر دکارت بر اصل علویت کمال و در نزد لایب نیتس به دلیل کافی جهان تأکید می‌گردد. اما انتقادات کانت و هیوم صدمات زیادی را بر اعتبار دیدگاه‌های آنها وارد می‌آورد.

در فلسفه اسلامی این برهان با نام برهان امکان و وجود دارای سابقه طولانی است و اکثر فلاسفه اسلامی تقریرهایی از آن دارند، در این مقاله دیدگاه‌های ابن سینا با نظر به امکان ماهوی، وملاصدرا با نظر به امکان و فقر وجودی بررسی شده و امتیازات آن نسبت به دیدگاه غربیان مشخص می‌شود.

هیوم و کانت مورد نقدهای جدی قرار گرفت. ویلیام اکام، فیلسوف مدرسی قرون وسطی سه پرسش اساسی درباره این برهان مطرح می‌کند: اولاً او منکر

نقدهایی بر برهان جهان شناختی

برهان جهان شناختی از سوی برخی فیلسوفان تجربی غرب و بالاخص اکام،

استنباط نیست و ضرورتی که معتقدین بر واجب الوجود حمل می‌کنند تنها ضرورت منطقی است نه ضرورت خارجی، ثالثاً جهان به عنوان یک کل، نیازی به علت ندارد. هر چند اجزاء چنین هستند. جهان به عنوان یک کل طالب علتی نیست، فقط اجزاء نیازمند علت هستند، زیرا کل، خود اجزاء را تبیین می‌کند. یعنی اصل دلیل کافی، فقط در مورد اجزاء درونی عالم کاربرد دارد و نه درباره عالم به عنوان کل. اجزاء، ممکن هستند و کل واجب است.^(۲)

ایرادات کانت، هر چند متأثر از دیدگاه‌های هیوم است، اما هم اساسی‌تر و هم دارای تأثیر بیشتری می‌باشد. کانت برهان جهان‌شناختی را، مبتنی بر برهان وجودی می‌داند که در آن محدوده تجربه برای کسب مفهوم واجب الوجود رها شده است و به محدوده غیر مجاز خارج از تجربه قدم گذاشته شده است. در حالی که این پرش و گذر برای عقل، غیر مجاز

ضرورت علی در تجربه است، ثانیاً منکر این است که زنجیره نامتناهی از علل ذاتاً مرتبط غیر ممکن باشد، یعنی در دید او تسلسل علل ذاتاً ممکن می‌باشد و تنها درباره علل فعلاً موجود آن را محال می‌داند، اما درباره علل در طول زمان ممکن می‌داند. ثالثاً علیت، و بالخصوص علت فاعلی، در دید او یک امر تجربی است یعنی معلول دارای نوعی وابستگی به علت است، پس از آنجا که ضرورت علی میان علت و معلول وجود ندارد و معلول کاملاً در هستی‌اش به علت وابسته نیست، نمی‌توان یک خدا را به معنای مطلق برای جهان اثبات کرد.^(۱)

اما انتقاد هیوم از انتقاد اکام اساسی‌تر بود. از آن جا که خاستگاه اندیشه هیوم تجربه محض بود انتقادهایی هم که به برهان جهان‌شناختی وارد آورد از همین رویکرد بود. او در نقدهای خود تأکید دارد که اولاً معلول‌های متناهی، علت‌های متناهی را نتیجه می‌دهند، پس علت نهایی جهان اگر واقعاً وجود دارد باید علیت متناهی باشد زیرا باید بین علت و معلول تناسب برقرار باشد، ثانیاً از تجربه، ضرورت خارجی قابل استخراج و

۱. گیسلر. نرمن (۱۳۸۴) فلسفه دین، ترجمه دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی، چاپ اول، تهران، انتشارات حکمت، ص ۲۴۱.
۲. گیسلر، همان، ص ۲۷۴-۵.

است و او را دچار تعارضات اساسی می‌کند. در واقع از آنجا که کانت سرمایه‌های اصلی شناخت آدمی را برگرفته از ماده و تجربه می‌داند، گذر از عرصه تجربه را با این خاستگاه اولیه ناممکن می‌داند. علاوه بر این، کانت ضرورت مندرج در برهان جهان‌شناختی را صرفاً یک ضرورت منطقی می‌داند نه ضرورتی وجودی، و بر آن است که ضرورت منطقی، تنها در قضایای ذهنی است و ارتباطی به عالم خارج از ذهن ندارد، یعنی صرفاً یک ضرورت فکری و اندیشه‌ای می‌باشد.^(۱)

نقد اساسی کانت به این برهان تفکیک ضرورت ذهنی از ضرورت وجودی و خارجی است، یعنی ضرورت ذهنی که همان ضرورت منطقی نیز است فقط مربوط به حوزه ذهن و دارای منطقی مفاهیم ذهنی است و لذا نمی‌توان از آن ضرورت خارجی و وجودی را به دست آورد. حتی با ملاحظه تکرر وقوع پدیده‌های خارجی و شباهت آنها نیز نمی‌توان در جهان خارج قائل به چنین ضرورتی شد، زیرا تکرار بیش از حد موارد تجربه نمی‌تواند ضرورت ساز

گردد.

از سوی دیگر، کانت با تفکیک عالم به پدیدارها و ناپدیدارها، و ایجاد گسست معرفتی و حتی وجودی، واقعیت را به دو پاره‌ای تقسیم می‌کند که ایجاد پیوند معرفتی یا وجودی بین آنها در چهارچوب فلسفه انتقادی کانت و بعد از آن دچار مشکلات اساسی می‌گردد. یعنی هر چند وجود نومن‌ها در اندیشه کانت پذیرفته می‌گردد. اما انسان ناتوان از شناخت ویژگی‌های آنها می‌گردد. که در این جا مفهوم واجب‌الوجود نیز در حوزه نومن‌ها است و به واسطه عدم شناخت انسان از عالم ناپدیدارها، او نمی‌تواند شناختی را درباره مفهوم واجب‌الوجود بدست آورد. لذا ایراد کانت بر برهان جهان‌شناختی این است که این برهان به طور غیر مجاز فرض می‌گیرد که انسان می‌تواند از یک معلول واقع در محدوده پدیدار گذر کرده و علتی واقع در محدوده ناپدیدار را نتیجه بگیرد. و همین تلاش

۱. گیسلر، همان، ص ۲۷۶ و نیز اشتفان کورنر (۱۳۶۷)، فلسفه کانت، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، چاپ اول، ص ۴۵۵-۴۶۶.

منفی زیادی بر جای گذاشت. اما فیلسوفانی چون ریچارد تایلور و در جهان معاصر کاپلستون و ویلیام گریگ تبیین‌های جدیدی ارائه کردند که این نشان دهنده تداوم عمر این برهان و پرسش‌گری و اندیشیدن فیلسوفان درباره آن است.

برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی

برهان جهان شناختی، در جهان اسلام با عنوان برهان «امکان و وجوب» اولین بار توسط ابن سینا طرح و تدوین گردید و سپس توسط فیلسوفان و متکلمان بعدی چون خواجه نصیر، شیخ اشراق، میرداماد، ملاصدرا، ملاهادی سبزواری، علامه طباطبایی و شهید مطهری مورد بحث و بررسی‌های گوناگون قرار گرفت. تفاوت سیر این برهان در عالم اسلامی با

غیرمجاز باعث بی‌اعتباری برهان جهان‌شناختی می‌گردد.^(۱)

حاصل انتقادات کانت، هیوم و دیگر فیلسوفان منتقد براهین اثبات وجود خدا و نیز برهان جهان‌شناختی عمدتاً بر این متکی است که اولاً مبانی اولیه معرفتی ما از عالم تجربه برمی‌خیزد در حالی که مفهوم واجب‌الوجود، مفهومی است که دلالت بر عرصه فوق تجربه دارد. از این رو با مواد تجربی نمی‌توان وجود موجودی غیر تجربی را مدلل ساخت، ثانیاً مفاهیم بر ساخته از علیت، چون ضرورت علی، مفاهیم ذهنی هستند و تنها از نظر ذهنی دارای اعتبار هستند، پس اگر ما در ذهن خود مفهوم واجب‌الوجود را بالضرورة تصور کنیم، این مفهوم تنها ضرورت ذهنی دارد و در خارج نمی‌توان اعتباری چون ضرورت را برای آن در نظر گرفت. پس ضرورت علی مورد نظر در برهان جهان‌شناختی یک ضرورت بر ساخته ذهنی می‌باشد و واقعیت بیرونی ندارد.

البته پس از کانت مباحثات فلسفی درباره برهان جهان‌شناختی ادامه می‌یابد هر چند انتقادهای کانت و هیوم تأثیرات

۱. گیسلر، همان، ص ۲۷۹-۲۷۸ و نیز:

Kant, Immanuel(1969), Critique of pure Reason, Translated by Norman Kemp Smith, New York: st. Martins press,1969,p606.

غرب در آن بود که عالم اسلامی تلاش فیلسوفان در جهت تحکیم آن بود نه انتقاد و تضعیف آن. بنابراین می‌توان گفت یکی از بهترین براهین عقلی اثبات وجود خدا در فلسفه اسلامی، همان برهان امکان و وجوب است.

حرکت ابن سینا برای اثبات خدا از طریق این برهان در مرحله اول تقسیم موجود به ماهیت و وجود است، یعنی انسان با نظر به هر موجودی غیر از خدا، به دو واقعیت در او پی می‌برد، یکی وجود و هستی آن، دیگری ماهیت و چیستی یا چگونگی هستی آن، و نیز می‌تواند به این واقعیت آگاه شود که در موجودات، ماهیت آنها غیر از وجود آنها است. با مقایسه ماهیت و وجود می‌توان فهمید که ماهیت بیانگر نحوه و چگونگی هستی موجودات است، یعنی آن به موجوداتی تعلق دارد که در هستی خود دارای نوعی محدودیت و نقص هستند و از همین رو می‌توان موجودی را تصور کرد که ذات او وجود محض است و هیچ ماهیتی در او نیست.

از سوی دیگر همه موجودات را می‌توان به ممکن و واجب نیز تقسیم کرد،

موجود ممکن، موجودی است که در ذات خود نسبت به هستی و نیستی اقتضایی ندارد که همان موجود ماهیت‌دار است که لا اقتضائیت نسبت به هستی و نیستی در ذات آن است، در حالی که موجود واجب دارای ضرورت وجوب در هستی یا نیستی است. البته می‌توان امکان و وجوب را به بالذات و بالغیر هم تقسیم کرد که در این صورت ممکن بالذات می‌تواند دارای وجوب بالغیر گردد اما واجب بالذات دیگری نیازی به وجوب دیگری ندارد یا واجب بالذات و ممتنع بالذات قابل تبدیل به ممکن بالذات یا بالغیر یا واجب بالغیر نیستند.^(۱)

حال ویژگی‌ای که در دید ابن سینا و دیگر فلاسفه مشاء اسلامی در ذات موجود ممکن ماهیت‌دار نهفته است همان تساوی آن نسبت به وجود و عدم است. در حالی که ما، در جهان هستی موجودات زیادی را مشاهده می‌کنیم که در عین این که ذاتاً ممکن هستند اما در

۱. ابن سینا (۱۳۷۵)، اشارات و تنبیها، ترجمه و شرح دکتر حسن ملکشاهی، چاپ اول، انتشارات سروش، ص ۹-۲۵۴.

خارجی کفایت می‌کند نه فرض عقلی و ذهنی آن، یعنی توجه به این واقعیت که در جهان خارج موجوداتی تحقق دارند و در هستی خود واجب نیستند، یعنی موجوداتی ممکن و دارای ماهیت هستند، پس این موجودات ممکن متحقق باید توسط علتی ایجاد شده باشد. حال دریافتن علت این موجودات چه سلسله متناهی را طی کنیم چه غیر متناهی را، باید به علتی می‌رسیم که آن خود واجب‌الوجود بالذات است که این موجودات ممکن بالذات را وجوب بالذات داده است و نیز چاره‌ای از وجود آن واجب بالذات نیست زیرا این ممکن‌ها دارای هستی شده‌اند.

توجه به واقعیت موجود خارجی می‌تواند هم دارای ریشه تجربی و حسی باشد و هم دارای ریشه عقلی، اما حتی اگر ما ریشه آن را حاصل انتزاع و تأمل عقلانی بدانیم به نظر می‌رسد از نوعی

عالم خارج دارای تحقق شده‌اند، که این نشان دهنده آن است که عامل و فاعلی آنها را از حالت لاقتضائیت خارج کرده و لباس وجود بر تن آنها پوشانده است، پس واقعیت امر بیانگر نیازمندی موجود ممکن ماهیت‌دار به علت می‌باشد تا او را به عرصه هستی درآورد.^(۱)

با توجه به ملاحظات فوق، و توجه به اصل عقلانی علیت و تقسیمات آن به علل وجود و ماهیت، و علل فاعلی و غایی و اصول دیگر فلسفی، بیان ابن سینا از این برهان چنین است: «شک نیست که موجود یا موجوداتی وجود دارند و هر وجودی یا واجب و یا ممکن است، چنانچه واجب باشد، پس مطلوب ثابت است و اگر ممکن باشد به واجب الوجود منتهی می‌گردد».^(۲)

ابن سینا در اشارات بر این تأکید دارد که سلسله علل ممکنات خواه متناهی و خواه نامتناهی محتاج علتی هستند زیرا آن علت خارجی در طرف سلسله است نه وسط آن، که می‌تواند واجب‌الوجود باشد.^(۳)

پس در برهان ابن سینا، برای اثبات واجب‌الوجود توجه به واقعیت موجود

۱. همان، ۲۶۰-۲۵۹.

۲. ابن سینا (۱۳۷۷)، الهیات نجات، ترجمه دکتر یحیی یثربی، چاپ اول، انتشارات فکر روز، ص ۱۴۴-۱۴۳.

۳. همان، ص ۱۴۵-۱۴۴.

معلول به علت در حدوث زمانی آن است که این، با دیدگاه متکلمان اسلامی قرابت بیشتری دارد.^(۱) پس در تقریرات ابن سینایی، نیازمندی معلول به علت در ذات معلول است که همان امکان ماهوی آن می‌باشد و تا زمانی که معلول دارای امکان ماهوی است نیاز او از بین نمی‌رود و این رابطه ذاتی برقرار است.

گذر از امکان ماهوی به امکان وجودی صدرایی

با طلوع فلسفه صدرایی و اصولی چون اصالت، و وحدت و حقیقت، و تشکیک وجود، پرتو دیگری از حقایق برهان جهان‌شناختی آشکار گردید. یعنی با توجه به مراتب تشکیک وجود از قوه محض تا فعلیت محض، و نیز تعلق جعل به وجود نه به ماهیت یا صیوررت، در این فلسفه، ملاک نیازمندی معلول به علت تغییر یافته و معنای عمیق‌تری را به خود گرفت. زیرا در این جا ملاک معلول

ریشه تجربی هم به دور نباشد. البته در هر حال در دید ابن سینا و فلاسفه هم مشرب او نگرش به موجود و تحقق خارجی آن بیشتر صبغه عقلی دارد تا تجربی، و نیز توجه به تحقق خارجی، توجه در طول زمان نیست که پدیده حدوث داخل آن گردد، از این رو می‌توان بر اساس مبانی ابن سینا، تقریرات برهان امکان و وجوب را بی‌نیاز از اثبات محال بودن دور و تسلسل دانست. زیرا حتی با فرض سلسله غیر متناهی علل فاعلی نیز وجود خدا اثبات می‌گردد.

بنابراین بیان ابن سینا از برهان امکان و وجوب با بیان فیلسوفان غربی متأثر از دیدگاه او، مثل توماس اکویناس تفاوت دارد، زیرا در دید ابن سینا ملاک نیازمندی معلول به علت در ذات آن نهفته است که همان ماهیت‌دار بودن آن است. لذا معلول همواره به علت نیازمند است و حتی با تحقق خارجی، نیاز او به علت برطرف نمی‌شود، پس علیت در نظر ابن سینا علیت تامه است، در حالی که به نظر می‌رسد در تقریر توماس از این برهان، علیت در معنای مُعدّ و تجربی آن است. لذا می‌توان گفت ملاک نیازمندی

۱. آیت‌اللهی، حمیدرضا، (۱۳۸۵)، تحلیلی از برهان جهان‌شناختی و مقایسه آن با برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی، فصلنامه قیسات، ش ۴۱، پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۰۷.

از نیازمندی یا غنای آن است، یعنی موجودیت محدود که صفت اساسی هستی‌های غیر حق تعالی است مساوی با نیاز و وابستگی ذاتی آن به دیگری می‌باشد. از این‌رو به نظر می‌رسد برهان امکان و وجوب با تقریرات ابن سینا و بالاخص دیدگاه اصالت وجودی حکمت متعالیه بتواند تبیینی رضایت‌بخش و معقول از اثبات خدا دهد. زیرا در این تبیین هر موجودی در جهان خارج یا دارای غنی و شدت وجودی ذاتی است که هیچ محدودیتی در وجود آن نیست که می‌تواند واجب‌الوجود باشد، یا در هستی خود دارای نوعی نقص و محدودیت است پس ذات آن عین نیاز و فقر وجودی به وجود دیگری است که آن دیگری در نهایت واجب‌الوجود است.

نکته دیگری که در تقریرات برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی قابل توجه است این است که نیاز معلول به علت یک نیاز ضروری است زیرا معلول در هستی خود، یعنی در پدید آمدن و پا

بودن، دیگر امکان ماهوی نیست بلکه امکان وجودی است، یعنی از آن جا که معلول در وجود خود دارای فقر و نیاز شدید به علت است معلول می‌باشد، نه از آن جهت که ممکن و دارای ماهیت است. زیرا در نگرش اصالت وجودی، ماهیت، اعتباری از آن خود ندارد و هر چه هست برای وجود است، پس غنی و فقیر، علت و معلولیت و هر حیثیت دیگری از آن وجود است و به آن تعلق دارد. به بیان دیگر با تبیین امکان فقری، وجود، ایجاد و ایجاب و حاجت و نیاز، اموری مغایر و ملازم با یکدیگر نیستند بلکه هستی و وجود معلول همان واقعیت واحدی است که عین فقر و نیاز به غیر و نفس افاضه و ایجاد و ایجاب می‌باشد و چون وجود آن فقیرانه بوده و هستی جز پیوند و ربط به غیر، چیز دیگر نیست، وجوب و ضرورت آن نیز بالغیر است و برای چنین چیزی، ذات خالی از فقر و ربط متصور نیست، تا آن که علاوه بر امکان فقری به وصف دیگری به نام امکان ماهوی متصف شود»^(۱).

بنابراین در این دیدگاه، در نگرش به هر موجودی حتی جهان، پرسش اساسی

۱. جوادی آملی، عبدالله، (بی‌تا) تبیین براهین اثبات وجود خدا، چاپ اول، تهران، مرکز نشر اسراء، ص ۱۸۲.

بر جا ماندن هیچ استقلالی ندارد، و از آن جا که محقق شده است ضرورتاً توسط علتی هستی‌بخش ایجاد شده و ابقا می‌گردد، لذا می‌توان گفت رابطه هستی‌بخشی و بقا دهنده‌گی علت به معلول یک رابطه حقیقی و اصیل است و صرف مشاهده تجربی هم نیست. هر چند می‌تواند ظهورات تجربی داشته باشد، پس نیاز معلول به علت چه به صورت جزئی و چه کلی ذاتی است، یعنی ما چه تک تک موجودات جهان را در نظر بگیریم چه در فرض خود، جهان را یک مجموعه فرض کنیم، نیاز ذاتی آن به علت و ضرورت ذاتی هستی‌بخشی علت به آن بدیهی است و این نیاز، به کلان یا خرد کردن معلول از بین نمی‌رود، به بیان دیگر، بر خلاف دیدگاه کانت و هیوم، ضرورت مورد نظر در این برهان ضرورت منطقی یا ذهنی نیست بلکه دقیقاً ضرورت عینی و فلسفی و مربوط به حاق واقع است. از این رو با ایجاد برخی تغییرات در ویژگی‌های معلولات ضرورت فوق از بین‌رفتنی نیست.^(۱)

پس آشکار می‌شود که هر چند مشاهدات حسی و تجربی در تشکیل

مقدمات برهان فوق زمینه‌ساز هستند. اما تمامی ارکان برهان، حتی مقدمات صغری و کبرای آن مقدمات عقلی هستند و بی‌نیاز به تجربه می‌باشند، و لذا دچار اشکالات تبیین‌های برخی فیلسوفان غرب، چون اکویناس، و لایب نیتس که دارای مقدمات تجربی هستند، نمی‌شود. یعنی در بیان امتیاز برهان امکان و وجوب می‌توان گفت، این برهان بر تحلیل ذهنی مفاهیم و ماهیاتی که تصور شده‌اند متکی نیست، بلکه به تحلیل عقلی واقعیاتی که در خارج موجودند مبتنی می‌باشد و از سنجش و قیاس اشیاء با مصادیق خارجی و عینی واقعیت به دست می‌آید، یعنی در این برهان حتی مفهوم هستی از آن جهت که مفهومی ذهنی است در استدلال واقع نمی‌شود. بلکه مفهوم هستی به لحاظ مصداق و محک خارجی مورد نظر واقع می‌شود. و مصداق حقیقی هستی، همان امری است که تصدیق به آن بدیهی و بلکه اولی بوده و هر انسانی که از مرز سفسطه گذشته باشد، به آن اذعان و اعتراف

۱. ر. ک به: جوادی آملی، همان، ۱۵۸-۱۵۷.

دارد.^(۱)

جمع‌بندی

برهان جهان‌شناختی، به واسطه این که از نوع براهین پسینی و بعد از تجربه هستند برای ذهن، آشناتر و ملموس به نظر می‌رسد و می‌تواند برای اثبات خدا مقبولیت بیشتری را بدست آورد، زیرا استدلال‌ات به کار رفته در این برهان قابل اطلاق به عالم تجربه می‌باشد و لذا بهتر می‌تواند مورد فهم و قبول واقع گردد. علاوه بر این استفاده از واقعیاتی چون حرکت، حدوث، امکان و نیازمندی، علیت و غیره که در خارج تحقق بالفعل دارند، می‌تواند عینیت بیشتری به برهان جهان‌شناختی ببخشد.

تأکید اساسی در برهان جهان‌شناختی باید بر اساس نیازمندی واقعیت خارجی در ایجاد شدن و بقای هستی آن باشد، نه توجه هستی آن، چه در زمان یا خارج آن، یا در نظر گرفتن کل واقعیات خارجی یا جزیی از آنها، بلکه نظر به هر واقعیت خارجی باشد چه کلی چه جزیی.

به نظر می‌رسد تبیین فلاسفه اسلامی

بلاخص ابن سینا و سپس ملاصدرا از برهان جهان‌شناختی در قالب برهان امکان و وجوب، مناسب‌تر و معقول‌تر از فلاسفه غربی باشد، زیرا در فلسفه اسلامی بر اساس اصول عقلانی محض، علیت و نیازمندی و حتی اصل هستی واقعیت خارجی مورد بررسی قرار می‌گیرد در حالی که در فلسفه غربی برخی مبانی تجربی دخالت دارند و علیت آن نیز کاملاً محض و عقلانی صرف نیست. از این رو می‌توان گفت در برهان‌های جهان‌شناختی غربی به ویژه لایبنیتس وجود خداوند برای تبیین عالم اثبات می‌شود، چرا که اجزای عالم می‌توانند یکدیگر را تبیین کنند، ولی برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی، وجود خداوند را برای هر موجودی ممکن و ضروری می‌داند و اثبات می‌کند، در نتیجه به ربوبیت خداوند برای هر یک از اجزای عالم نیز ناظر است. در حالی که در برهان‌های جهان‌شناختی، این ربوبیت تنها به کل عالم ناظر است.

۱. جوادی آملی، همان، ص ۱۶۳.